



۲۰۲۳ / ۶ / ۲۱

کاندید آکادمیسین سیستانی

خاطرات یک اسیر انگلیسی در باره وزیر اکبرخان

مقدمه:

سردار محمد اکبرخان همراه با سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان بابکرخیل همراهی قشون انگلیس را در زمستان ۱۸۴۲ بدوش داشت و چنانکه میدانیم از شانزده ونیم هزار سرباز انگلیس در بین راه کابل - جلال اباد فقط یک نفرینام داکتر برآیدن کوفته ونیم جان به قشله نظامی جلال اباد رسید و خبرتباهی قشون انگلیس را به جنرال سیل رسانید. سردار اکبرخان پیش از آنکه به جلال اباد برود، به لغمان رفت و اسرای انگلیسی را که تعداد آنها بشمول خانم جنرال سیل و خانم مکنتان وهفت افسرانگلیسی زن و مرد و طفل ۴۴ نفر میشدند در قلعه بدیع آباد لغمان (متعلق به محمدشاه خان بوبکرخیل) جایجا نمود. این اسراء مدت چهارماه دراین قلعه زندانی بودند و از طرف محمدشاه خان اعاشه و اباته می شدند. درهمین وقت بود که مکریگراز داخل قشله جلال اباد مکتوبی به محمدشاه خان نوشت که: اگر اسرای انگلیسی رارها کند دوصد هزار روپیه به او پرداخته خواهد شد. محمدشاه خان در جوابش نوشت: "از نامه شما خوشم آمد، اما دوست من، شما باید بدانید که خیانت نه در دین من و نه در دین شما رواست."^۱

اطلاعاتی که دراین زمان به کمپ سردار اکبرخان می رسید، حاکی از قوای امدادی دشمن در پشاور بود که آماده حرکت به سوی جلال اباد بودند. سردار اکبرخان قبل از هراقدام دیگری علیه جنرال سیل، متوجه مسدود ساختن دره خیبرشد و بنابراین برای گوشمالی دادن طره بازخان مهمند که در خدمت انگلیس ها قرارگرفته بود، سعادت خان مهمند را که از هرجهت مورد اعتماد سران ملی بود، بدان صوب اعزام نمود.^۲

وصول سردار اکبرخان در لغمان هیجان شدیدی در مردم ولایات شرقی برضد انگلیسها ایجاد کرد و سران اقوام مختلف پشتون از دره های سپین غر و تورغر با اقوام خویش، دسته دسته به دور سردار مجاهد و غازی جمع شدند. در تاریخ ۱۸ جنوری سردار اکبرخان با پنج هزارسوار و تخمین ده هزارپیاده از لغمان بسوی جلال ابادکشید تا کار تخلیه جلال اباد را از وجود قشون دشمن به سرکردگی جنرال سیل یکسره کند.

دراینجا سردار اکبرخان همینکه اطلاع گرفت که دشمن بازدرپشاور به تجهیز اردو مشغول شده است، فوراً سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان غلجی را در رأس سه هزارنفر مجاهد برای تقویت دره خیبر اعزام کرد. سپس سردار محمد اکبرخان توسط یکی از اسرای انگلیس به جنرال سیل پیام فرستاد که اگر

۱- موهن لال زندگی امیردوست محمدخان ، ج ۲، ص ۳۸۰

۲- کهزاد، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان، ص ۹۵

شهرتخلیه و دشمن تسلیم شود، او تضمین می کند که قشون انگلیسی را زنده به آن طرف دره خیبر بسپارد، ولی جنرال سیل که صحنه تباهی قشون کابل را در برابر چشم خود مجسم می دید، جرئت چنین اقدامی رانداشت.

جنرال سیل دست به تفتینی زد و با وعده یکصد هزار روپیه به پاینده محمد، محافظ سردار اکبرخان را فریفت تا سردار را از بین ببرد. پاینده محمد یک روز وقتی سردار براسپ خود سوارمیشد از عقب او را هدف گلوله قرار داد و گلوله بازوی سردار را زخمی کرد اما خوشبختانه نه مرد. ضارب دستگیرشد و اعتراف کرد که فریب انگلیس را خورده است. سردار اکبرخان جوانمردانه او را بخشید، ولی سردار سلطان احمدخان او را بدم شمشیرگذاشت تا عبرتی برای خاینین دیگر باشد.^۳ انگلیسها تبلیغ کردند که این کارشاه شجاع بود درحالی که شاه در بالاحصار کابل، مشغول دفاع از جان ناتوان خود بود.

در تاریخ پنجم اپریل جنرال پالک با ده هزار قشون خود مدافعین دره خیبرراه شکست داده بسوی جلال اباد بحرکت افتاد. در ۷ اپریل پیش از طلوع آفتاب، قوای محصورانگلیس از دروازه کابلی و دروازه پشاور با سرعت برآمدند، و درحالی که غازیان اکثراً به خواب بودند کمپ غازیان را تحت آتش توپ و تفنگ قرار دادند. سردار اکبرخان با تن زخمی به مقابله پرداخت، ولی تلاش او برای دفع دشمن جایی را نگرفت در نتیجه شکست در کمپ مجاهدین افتاد و انگلیسها کمپ را اشغال کردند.^۴

سردار اکبرخان که اکنون تعدادی از جنگجویان خود را از دست داده بود، موضوع را به کابل گزارش داد و از سران ملی مقیم کابل کمک خواست ولی متأسفانه که چنین کمکی از کابل هرگز به سردار اکبرخان نرسید. زیرا در کابل سه روز پیش از این حادثه (در ۴ اپریل) شاه شجاع کشته شده بود و قتل او سبب دو دستگی در میان مجاهدین کابل گردیده بود. دسته ای بطرفداری امین الله خان لوگری و دسته ی دیگری هواداری نواب محمدزمان خانبارکزائی برخاسته و بر شدت اختلافات چنان افزود که مدت چهل روز در بالاحصار کابل و در کوچه های شهر کابل بین طرف داران هریک از این دو گروه زد و خورد دوام داشت و مساله کمک به سردار اکبرخان اصلاً فراموش گردید. وقتی سردار اکبرخان از این وضعیت مطلع گردید تصمیم گرفت تا یکجا با اسرای انگلیسی و ۳۰۰ نفر جنگجوی جهادی به کابل برگردد.

خاطرات اسیر انگلیسی در باره وزیر اکبرخان:

«بریدمن ایر» یکی از افسران انگلیس بود که در جنوری ۱۸۴۲ در مسیر راه کابل - جلال آباد زخمی شد و در جمله اسیران در ظل حمایت سردار اکبرخان قرار گرفت. او حوادث قیام کابل را از ۲ نومبر ۱۸۴۱ تا ۲۲ سپتمبر ۱۸۴۲ بطور روز مره یاد داشت کرده و این یاد داشتها در همان سال در انگلستان به نشر رسیده است. آن خاطرات در سال ۲۰۰۷ از طرف آقای محمد نسیم سلیمی به زبان پشتو زیر نام "په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات" ترجمه و به چاپ رسیده و نسخه ای از آنرا برای من ارسال کرده است که ضمن تشکر

^۳ - کهزاد، همان، ص ۱۲۲، رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۵۲

^۴ - کهزاد، همانجا

د پانو شمیره: له ۲ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ

وسپاس از علاقمندی آقای سلیمی، من برخی نکات از آن یاد داشته‌های مهم را دربارهٔ وزیراکبرخان برای آگاهی هموطنان بازتاب می‌دهم.

"ایر"، میگوید که در ۱۱ ماه اپریل سردار اکبرخان و سردارسلطان احمدخان و محمدشاه خان بابرخیل همراه با اسرای انگلیسی در رأس سیصد تن سواره نظام از لغمان به عزم کابل حرکت کردند.

بریدمن "ایر" مینویسد: "ما در قلعه بدیع آباد تا تاریخ ۱۱ اپریل زندانی باقی ماندیم. ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز ما دوباره به سفر پرداختیم. سرداراکبرخان آنسوی شیله بریک بلندی نشسته بود. ما از شیله گذشتیم و از نزدیکی عبور کردیم، او مریض معلوم میشد وقتی به او سلام کردیم با پیشانی باز جواب سلام ما را داد. به نوشته ایر، در تاریخ ۱۳ مارچ سردار از طرف نوکر خود هدف گلوله قرار گرفته بود که بازوی راست او را مجروح کرده بود. به نفر [ضارب] از طرف شاه شجاع یک لک روپیه رشوت داده شده بود. انگلیسها این شایعه را به آن منظور پخش کردند تا مادام سردار اکبرخان، بجرم این توطئه اسرای انگلیسی را اعدام کند) مگر نرفرمذکور مطابق رسم افغانی سرزده شد."^۰

بریدمن ایردرجای دیگری مینویسد: «سردارمحمد اکبرخان و پسرعموی او سلطان احمدخان که دوستان نزدیک او را سلطانجان می‌نامند، بدین جهت ما را تا قلعه بدیع آباد لغمان همراهی کردند که وسایل آرامی ما را حتی المقدور فراهم کنند. سلطان جان، یک شخص بسیار خوش قیافه و خوش سیما و به همان تناسب ساده است. سرداراکبرخان هر دو اشخاص با تمکین و مهربان اند، مگر نفر دوم (سرداراکبرخان) در رفتار خود یک انسان بسیار نجیب و هرگز از انگلیسها سوء استفاده نکرد و نام آنها را همواره با احترام یاد میکرد."^۱

ایر، در یادداشت مورخ ۲۱ اپریل خود مینویسد: «امروز صبح ۲۱ اپریل، سردار اکبرخان یک جرگه تشکیل داد که در آن میجر پوتینجر هم حضور داشت. سردار در آن جلسه به قهر شده گفت: «هموطنان من مرا ترک گفته اند و با من خیانت کردند. اگر چه من تا کنون در کشتن وزیرمختار و انهدام اردوی انگلیس مطابق میل و رضای سران کابل عمل کرده ام، مگر آنها بازهم از من حمایت نمی‌کنند. او سوگند یاد کرد که هر وقت به قدرت برسد، چنان کاری در حق شان خواهد کرد که دیگران از آن پند بگیرند.»^۲

بریدمن ایر، می‌افزاید که در تاریخ ۲۵ اپریل قاصدی از لودیانه نامه‌ی بی به وزیراکبرخان آورد. هنگامی که نامه قرائت شد در آن نوشته شده بود که "ده روز میشود که خانواده اکبرخان در هندوستان غذا نخورده اند." بعد از شنیدن این خبر ما همه گفتیم که این یک نامه جعلی و دروغی است. سرداردراین باره بالحن خشمگین گفت: "خانواده من اگر از بین برود یا نرود، من از تصمیم خود بر نمی‌گردم." بعد مثل اینکه هیچ چیزی واقع نشده باشد، به سخنان قبلی خود ادامه داد و خطاب بمن گفت: در نتیجه شلیک

^۰ - برید من ایر، په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات، ص ۱۹۵

^۱ - همان اثر، ص ۱۸۲، ۱۸۵

^۲ - همان اثر، ص ۲۰۴

تویهای جنرال سیل تلفات ما بین ۳۰ تا ۴۰ نفر بود، مگر از اثر مرمی های که از بالا حصار بر ما فیر میشد، تلفات جانی و مالی به قوای ما بسیار کم بود.^۸ او (سردار اکبرخان) گرچه شکست خود را به طالع محول میکرد، مگر مثل مردان دلیر با صدای بلند که خصلت چنین مردانی است، دلاوری عساکر انگلیس را به رهبری جنرال سیل ستود.^۹

بریدمن ایرمیگوید: بالاتر از این اخلاق و انسانیت سراع شده نمیتواند که اکبرخان از خود در حق اسراء نشان می دهد. در اثنای که اسراء و محافظین آنها از رودخانه خروشان کابل عبور میکردند، او بسیار مضطرب بود که مبادا کسی از اسراء غرق شود تا اینکه همه بسلامتی آن طرف رودخانه گذشتند.^{۱۰}

ایر، از قول میکنزی (یکی از اسراء جلسه ۲۳ دسمبر که منتج به مرگ مکناتن شد) مینویسد: "من باید در باره محمد اکبرخان این سخن منصفانه را بگویم که وقتی غازیان برای حلال کردن من حلقه زدند، من خود را به رکاب او رساندم [یعنی به او پناه بردم]، وی با دلیری شمشیر از نیام کشید و بردور سر خود چرخ داد و گفت: "هیچ کس به اوضار رسانده نمیتواند، مگر اینکه اول چاره ما را بکند (مرا بکشد!)". غرور بر اخلاق محمد اکبرخان وقتی غلبه نمود که فکر کرد دیگر خطری مرا تهدید نمیکند و بطور مسخره آمیزی خطاب به من گفت: "شما آمده بودید که مملکت ما را بگیرید!"^{۱۱}

بریدمن ایر میگوید که از سه بابا تا تیزین در طول ۱۶ میل راهی که طی کردیم جاده پرازلاشه و اجساد عساکر انگلیسی بود و فضا را چنان متعفن و بویناک ساخته بود که انسان بسختی میتوانست از آن عبور کند. بنا بر داشتهای روزمره بریدمن "ایر" وزیر اکبرخان در پنجم ماه می از تیزین در حالی وارد کابل شد که در اطراف تپه مرنجان جنگ میان طرف داران محمد زمانخان و نایب امین الله خان جریان داشت.^{۱۲}

از این خاطرات چند نکته مهم به اثبات میرسد:

اولین نکته اینست که نشان میدهد وزیر اکبرخان یک شخص شجاع بود. شجاعتش درخشندگی قاتل خودش بود. یعنی در حالی که ممکن است قاتل باز هم مرتکب قتل او بشود ولی سردار بنا بر روحیه شجاعت و مردانگی دشمن خویشتن را می بخشد.

دومین نکته این است که سردار با اسراء برخورد نجیبانه میکند و به آنها اجازه میدهد تا در مجلس او حضور داشته باشند. و از زبان او چگونگی شیبخون جنرال سیل را بر مجاهدین در جلال آباد بشنوند.

^۸ - همان اثر، ص ۲۰۷

^۹ - همان اثر، ص ۱۹۹

^{۱۰} - همان اثر، ص ۱۸۴

^{۱۱} - همان اثر، ص ۱۳۰-۱۳۴

^{۱۲} - همان اثر، ص ۲۱۱، ۲۲۲

نکته سومی، اینست که سردار نامه امیر را که در جریان مجلس بدست او رسیده بود به آواز بلند میخواند تا اسراء هم بدانند که نامه حاوی چه پیامی است؟ البته که پیام بسیار دلخراش بود. در پیام گفته شده که: « ده روز میشود که خانواده سردار درهند غذا نخورده اند»، اما سردار آن پیام را مثل زهر قورت میدهد و با تلخ کامی میگوید: «خانواده من اگر از بین برود یا نرود من از تصمیم خود برنمیگردم» و دوباره به سخنانش ادامه میدهد.

واضح بود که هدف این پیام فشار بر سردار اکبرخان بود تا دست از مقاومت بردارد. اما متأسفانه که سران ملی درکابل در مدت چهار ماهی که سردار برای بیرون کردن جنرال سیل از جلال آباد و جلوگیری از ورود جنرال پالک در درهٔ خیبر تلاش میکرد و در این مدت نزدیک بود جانش را هم از دست بدهد هیچ کمکی از کابل به او نرسید و این امر سبب شده بود تا خود سردار با دویار هم فکر و هم نظر خود محمداشاه خان بابکر خیل و سردار سلطان احمدخان به کابل برگردد و حساب خود را با سران جهادی چون نواب زمان خان و نایب امین الله روشن کند. اما سردار اکبرخان وقتی وارد کابل میشود می بیند که در اطراف تپه مرنجان جنگ میان طرف داران نواب محمد زمانخان و نایب امین الله خان جریان دارد و او هم با ۳۰۰ تن سواران همکابش به جانبداری از نواب زمانخان وارد معرکه میشود و قشون فتح جنگ و نایب امین الله خان را از پیش بر میدارد و از عقب شان تا بالاحصار می تازد و بار و بینه و سلاح فراوان از آنان تصاحب میکند و کار محاصره و نقب کنی بالاحصار را شروع مینماید. سرانجام به پیشنهاد امین الله خان و میانجی گری محمداشاه خان بابکر خیل موضوع به مصالحه انجامید، بدین معنی که فتح جنگ شاه باشد و برای رفع کدورت و همبستگی بیشتر نایب امین الله خان دختر خود را به عقد نکاح وزیر اکبرخان در آورد. از این تاریخ بعد سردار اکبرخان به وزیر اکبرخان شهرت یافت.^{۱۳}

سردار اکبرخان، مردی شجاع و سخت پای بند عهد و میثاق و قول خود بود. هنگامی که در تپه مرنجان نیروهای فتح جنگ و نایب امین الله خان را شکست داد و به وساطت محمداشاه خان بابکر خیل حاضر به قبول صلح و وزارت فتح جنگ گردید، نواب محمد زمانخان او را از قبول وزارت و خویشی با نایب امین الله خان منع نمود، مگر او اظهار داشت که اکنون او شرایط صلح را پذیرفته است و نمیتواند از قولش برگردد. حمید کشمیری از قول سردار اکبرخان به نواب محمد زمانخان چنین میگوید:

جوابش بگفت اکبر نام جوی که اکنون چه خیزد از این گفتگوی
چو شب بسته پیمان سحر بشکنم چه گوید بر دوستان، دشمنم؟
درستی گراز عهد خود گم کنم از این پس چه پیمان به مردم کنم^{۱۴}

با این جواب میانهٔ نواب محمد زمانخان و سردار اکبرخان برهم خورد تا آنجا که هردو پسر عم بر روی هم شمشیر کشیدند و سردار اکبرخان غالب شد و نواب محمد زمانخان را بخشید و سپس او را تا بازگشت امیر دوست محمدخان از هند به نیابت از سلطنت کابل ابقا کرد. **پایان**

^{۱۳} - سراج التواریخ، ج ۱، ۱۸۳-۱۸۵، کهزاد، بالاحصار کابل و... ج ۲، ص ۲۳۴-۲۳۹

^{۱۴} - اکبرنامه، ص ۲۲۱-۲۲۳، طبع ۱۳۳۰ش.